

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

سید فرزین رسایی\*

دکتر حسن‌علی عباس‌پور اسفدن\*\*

### چکیده

داستان سیاوش، غم‌نامه‌ای است که در تقابل دو عنصر و ارزش متفاوت ایرانی و نیرانی (تورانی) اهریمن و یزدان، خردورزی و سبک‌سری، با برخورداری از انواع کشمکش‌ها و تقابل‌های بیرونی و درونی شکل می‌گیرد. هر یک از شخصیت‌ها، یک و یا چند ویژگی (ارزش و ضد ارزش) را، نمایندگی می‌کنند. سیاوش، گرانیگاه همه دردها و درگیری‌ها، نماد فرزاندگی، زیبایی، خردورزی، پیمان‌داری، زهد، قناعت، بندگی و نیایش‌گری یزدان، و دوری از هوا و هوس است که، با موانع بیرونی و درونی (سرنوشت، هوس سودابه، شعله آتش، جنگ با توران، حسادت گرسیوز، خوی افراسیابی، سبک‌سری کاووس و رنج درونی پناه بردن به دشمن) مبارزه می‌کند. شخصیت سیاوش را از وصف‌های فردوسی، توصیف شخصیت او از زبان دیگران، رفتار او، عمل و کار او، توصیف خود او از شخصیت خود، و نهایتاً از گفتارش می‌توان شناخت. پژوهش پیش رو، به تحلیل شخصیت سیاوش پرداخته است. او خردورز، دوراندیش، خاموش و کم‌گو، اهل مشورت، دارای صورت و سیرت نیکو، رازدار، اهل تامل و گاه تردید، و، پیمان‌دار و کسی است که سرانجام بر سر پیمان خویش می‌میرد.

### واژه‌های کلیدی

شاهنامه، سیاوش، سودابه، کاووس، رستم.

\* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. (نویسنده مسؤل)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۱۱

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

در میان غم‌نامه‌هایی که حکیم سخنور طوس سروده است، سیاوش بلندترین است که محققان و منتقدان، به جهت بررسی نمایشی (دراماتیک) و غم‌نامه‌ای (تراژیک) بیشتر بدان پرداخته‌اند. حکیم سخنور، در واژه، واژه سیاوش اسراری را نهان ساخته است. او در آغاز می‌گوید:

یکی می‌سوه داری بماند ز من      که نازد همی بار او بر چمن

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۰۳)

سیاوش از مادری که نبیره گرسیوز است و به طور غیر عادی در پیشه یافته شده، و به همسری کاووس در آمده است، زاده می‌شود. سیاوش زیبا و آراسته است و اخترشناسان، سرنوشت و بخت او را شوم و آشفته می‌بینند. کاووس از این خبر آشفته است و تنها راه را پناه آوردن به یزدان می‌بیند. مدتی سپری می‌شود تا تهمتن نزد شهریار می‌آید. رستم از کیکاووس می‌خواهد که پرستاری و تربیت سیاوش را او بر عهده بگیرد؛ تهمتن بر این باور است که دربار شاهانه جای مناسبی برای پرورش و نشو و نما شاهزاده نیست. کاووس اگر چه سخت سیاوش را عزیز می‌دارد، اما در برابر درخواست تهمتن، سیاوش را بدو می‌سپارد. شاهزاده نزد رستم، آیین رزم و بزم و پادشاهی می‌آموزد. سیاوش، بعد از این‌که همه هنرها را آموخته است، به رسم ادب از مربی خود می‌خواهد که نزد پدر برگردد تا شهریار، از سعی و تلاش تهمتن و رنجی که در تربیت او کشیده است، آگاه شود. سیاوش را رستم همراهی می‌کند تا با جلال و شکوه نزد کاووس درآیند. شاهزاده چون به کاخ وارد می‌شود، نخست یزدان را ستایش می‌کند و بسیار با خدای خویش و در حالی‌که به خاک درافتاده است، راز می‌گوید. دربار از فر و جلال شاهزاده در می‌مانند و کاووس خدای را سپاس می‌گوید که فرزند خردسال او چنین وقار و شکوه و ادبی آموخته است. کاووس، رستم را، به خوبی می‌نوازد و رخ بر خاک می‌نهد که یزدان، فرزندی اینچنین بدو بخشیده است. پس از هفت سال که از زابلستان برمی‌گردد، پدر سیاوش را سخت می‌آزماید، که پاک‌زاده بودن شاهزاده مسجل گردد. به هشتم سال، تاج زر بدو می‌بخشد و منشور پرنیانی سرزمین کورستان به نام او زده

می‌شود.

سودابه، نامادری او، در اولین نگاه، دل بسته سیاوش می‌شود؛ عشقی سوزان و آتشی هولناک، درون او را فرا می‌گیرد. سیاوش که پاک‌زاده است، در برابر این وسوسه اهریمنی به شدت مقاومت می‌کند و این خیانت به پدر را تاب نمی‌آورد. در این مسیر، سخت به رنج می‌افتد. سودابه هر بار به امید در بند آوردن سیاوش، دامی نو می‌گستراند و چون نومید می‌گردد به شاهزاده اندیشه‌ورز و پاک، تهمت ناروا می‌زند و کاووس که می‌داند این همه فریب از سودابه است و سیاوش را گناهی نیست، در آتش خشم و سکوت تردید با موبدان هم نگاه است تا آتش، خطاکار را در برگیرد. کاووس این تصمیم را به سودابه و سیاوش می‌گوید که، سودابه سرباز می‌زند و خود را بی‌گناه می‌داند و بر این باور است که سیاوش، چون خطا کرده است باید درون آتش شود. سیاوش به سلامت از آتش می‌گذرد. کاووس او را می‌نوازد. خلق همه، به شاه نفرین می‌کنند که شاهزاده را بی‌گناه درون شعله‌های آتش افکنده است. شاه سودابه را فرا می‌خواند، تا با قتل او مجازاتش کند. سودابه گذشتن سیاوش از آتش را جادوی زال می‌داند و هم‌چنان خود را بی‌گناه جلوه می‌دهد. ایرانیان از شاه می‌خواهند که سودابه را به دژخیم سپارد. اما سیاوش، از شاه درخواست می‌کند که سودابه را ببخشد. شاهزاده می‌داند که پدر، چون گذشته هنوز دل در گرو محبت همسر دارد. کاووس سودابه را می‌بخشد. مدتی می‌گذرد اما، هم‌چنان سودابه در پی انتقام از سیاوش است.

کاووس آگاه می‌شود که افراسیاب آهنگ هجوم به ایران را دارد و سیاوش این فرصت را مغتنم دانسته، از پدر می‌خواهد که او را به نبرد با شاه توران گسیل دارد. سیاوش بدین سبب، هم از دسیسه‌های سودابه و دربار پر از پلشتی و ناپاکی خلاصی می‌یافت و هم لشکری فراچنگ می‌آورد و نامی در خور خویش می‌یافت. کاووس رضایت می‌دهد و تهمتن را از زابلستان می‌خواند که در این نبرد یاری‌گر شاهزاده باشد. بی‌هیچ مقاومتی تورانیان چون آوازه سیاوش و همراهی تهمتن را می‌شنوند، عقب می‌نشینند و افراسیاب این خبر هزیمت لشکرش را تاب نمی‌آورد. برادرش گرسیوز را می‌خواهد تا راز این شکست را باز گوید. سیاوش هم از

این سو، خبر پیروزی‌اش را به پدر می‌دهد.

افراسیاب در این میان خواب آشفته‌ای می‌بیند و موبدان تنها راه نجات را صلح با سیاوش و ایران می‌دانند. گرسیوز از سوی شاه توران نزد سیاوش و تهمتن می‌رود و بین آنها پیمانی منعقد می‌شود. به موجب آن، سد تن گروگان از توران نزد سیاوش فرستند، توران، شهرهای ایران را که گرفته است، بازپس دهد، و افراسیاب برای همیشه خیال حمله به ایران را در سر نپرواند.

رستم موضوع این پیمان نامه را نزد کاووس می‌آورد و گرسیوز هم همزمان این توافق را با افراسیاب در میان می‌گذارد. کاووس تا نامه سیاوش و خبر پیمان را می‌بیند در خشم می‌شود؛ افراسیاب در رایزنی با پیران این پیمان را مابه صلح بین دو طرف می‌داند. کاووس نامه‌ای همراه با عتاب و پر از خشم به سیاوش می‌فرستد؛ رستم را عزل و طوس را به جای او به سرداری لشکر برمی‌گزیند. چون سیاوش از رفتن تهمتن و از خواست کاووس آگاه می‌شود که مفاد پیمان را نقض می‌کند و در این میان حتی صد گروگان توران را می‌خواهد که بر دار آویزد، تنها راه را ترک ایران می‌داند. نامه و پیکی به توران می‌فرستد که به او اجازه دهند تا از خاک توران بگذرد و برای همیشه در گوشه‌ای از این جهان قرار گیرد و به دور از تاج و تخت و نماند، تنها از چشم و نگاه کاوس، روزگار گذراند. افراسیاب در اینجا از پیران مشورت می‌طلبد؛ پیران خردمند از شاه می‌خواهد که این فرصت را از دست ندهد و از سیاوش دلجویی کند.

نامه‌ای پر از مهر از سوی افراسیاب به سیاوش فرستاده می‌شود. او را به توران فراخوانده است که چون فرزند عزیز شه‌ریار توران باشد. سیاوش در تردید رفتن و ماندن، از آنجا که بازگشت به ایران و دربار را هم‌چنان برای خود سخت و غیرقابل تحمل می‌داند، راه توران را در پیش می‌گیرد. سخت از سوی پیران و بعد هم افراسیاب نواخته می‌شود. افراسیاب چون فرزند خویش او را گرامی می‌دارد. همه جا همراه اوست. پیران، عقل منفصل افراسیاب، همیشه در خیرخواهی سیاوش است. با وساطت او فریگیس دختر افراسیاب همسر سیاوش می‌شود. گرسیوز برادر افراسیاب، که در آغاز با سیاوش نیک خواه می‌نمود، در اثر بدنه‌ادی و حسادت

## بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی □□ ۵۹

آغاز به کین‌ورزی می‌کند، این ارجمندی سیاوش را در توران بر نمی‌تابد. آتش عشقی که درون سوداوه را گرفته بود و می‌رفت که هستی شاهزاده بی‌گناه را سرتاسر بسوزاند، اینک از سوی بدخواه و کینه‌توزی چون گرسیوز شعله می‌کشد.

سیاوش در گنگ دژ شهری که ساخته بود تا در آن آرام و قرار یابد. دیری نمی‌گذرد که، پیغام گرسیوز می‌رسد که لشکر توران دارد از راه می‌رسد. شاهزاده خواب را تعبیر شده می‌بیند. به فرنگیس می‌گوید که زندگی او به سر آمده است. از مرگ خویش و فرزندش کیخسرو که بعداً زاده خواهد شد، می‌گوید و از داستان کین‌خواهی خون خویش. سیاوش نیم فرسخ نرفته که لشکر توران سر می‌رسد. لشکریان افراسیاب با سپاه کم شاهزاده، مقابل می‌شوند. سیاوش از مردان خود می‌خواهد که به جنگ دست نزنند، گریز از تقدیر را ناممکن می‌داند. گرسیوز به افراسیاب می‌گوید که اگر سیاوش عزم هجوم ندارد چرا با سپاه به پیشواز آمده است و روی با شاهزاده که: اگر برای نبرد با شاه توران نیامده‌ای، چرا خود را در زره پیچیده‌ای؟ سیاوش عیان دید که وسوسه گرسیوز در افراسیاب اثر کرده است. افراسیاب دستور داد تا تیغ برکشند و یاران سیاوش را به قتل رسانند. چون اطرافیان شاهزاده کشته شدند، او را در خاک افکندند، دو دستش را از پس و پشت بستند، بر گردنش پالهنگ نهادند و افراسیاب دستور داد تا او را تا سیاوخش گرد ببرند. سر او را از بدن جدا کنند.

## بحث و بررسی

سیاوش به گاه زادن چون پری است و چهره‌ای به سان بت آزری دارد. بعد از آن که همه هنرها را نزد رستم فرا می‌گیرد، عبارات حاکی از ادب و اخلاق او نسبت به جهان‌پهلوان، نمونه رفتار نیکوی اوست و البته که بعدها همه جا این سپاس‌گزاری از رستم را فرایاد دارد. او آنچه را آموخته است همه، هنر بیلتن می‌داند.

چنین گفت با رستم سرفراز      که آمد به دیدار شام نیاز  
بسی رنج بردی و تن سوختی      هنرهای شاهانم آموختی

(فردوسی، ب ۸۴-۸۶)

آنگاه که به دیدار پدر می‌آید، ادب او اقتضا می‌کند که نخست آفریدگار را نیایش کند و مدت طولانی بر خاک بیفتد.

نخست آفرین کرد و بردش نماز      زمانی همی گفت با خاک راز  
و ز آن پس بیامد بر شهریار      سپهد گرفتش سراندر کنار

(همان: ب ۱۰۷-۱۰۸)

پدر در خردسالی او را صاحب‌روانی می‌داند که خرد می‌پروراند.  
بدان اندکی سال و چندان خرد      که گفتی روانش خرد پرورد

(همان: ب ۱۱۲)

البته که این همه از فره ایزدی است. فردوسی باز هم از رفتار و گفتار پسندیده او در نخستین بار می‌گوید که سودابه برای او دام نهاده است؛ به فرستادهٔ سودابه، که نهانی آمده است، می‌گوید: که او با شبستان میانه‌ای ندارد. و با دسیسه و نیرنگ همراه نیست.

بدو گفت: مرد شبستان نیم      مجویم، که با بند و دستان نیم

(همان: ب ۱۳۷)

رفتار و نگاه او به پدر، آنگاه که کاوس، بی‌خبر از بند سودابه، از او می‌خواهد که نزد خواهران و سودابه به شبستان رود، از خرد، دانش و حجب پسندیده او خبر می‌دهد. چون گفتار پدر می‌شنود مدتی خیره به او می‌نگرد. در اندیشه فرو می‌رود که پدر در پی آزمودن اوست. سیاوش سعی کرد که غم از دل بیرون کند.

سیاوش چو بشنید گفتار شاه      همی کرد خیره بدودر نگاه  
گمانی چنان برد کور را پدر      پژوهد همی تا چه دارد به سر

(همان: ب ۱۵۰-۱۵۱)

تجلی روحیه عرفانی و اخلاقی سیاوش را در سیرت (اعمال، رفتار و گفتار) او می‌توانیم مشاهده کنیم. بعضی منتقدین، بر این عقیده‌اند که «در برخی از پهلوانان شاهنامه، روح خیامی

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۶۱

است؛ این‌که در شاهنامه به چند طبع نیمه عرفانی بر می‌خوریم. همین روحیه در سیاوش هست.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۱۱۷) و البته، در وجود او بدبینی عمیقی هم وجود دارد:

درختی ست این برکشیده بلند که بارش همه زهر و برگش گزند

(همان: ب ۱۰۴۴)

گویا این روحیه و رفتار، همان اندیشه فردوسی است که در نهاد وی جریان دارد. ییاتبه شادی دهیم و خوریم چو گاه گذشتن بود، بگذریم

(همان: ب ۱۶۳۴)

او نیز چون ایرج<sup>۱</sup> معتقد است که دنیا شایسته دل بستن نیست.

گرایوان ماسر به کیوان کشید همان زهر گیتی بیاید چشید

(همان: ب ۲۱۱۴)

شاهزاده، چون با افراسیاب که به قصد کشتن او آمده است روبه‌رو می‌گردد، مانند ایرج دست از جنگ باز می‌دارد و خود را بی‌مقاومت تسلیم می‌کند.

سیاوخش چنین گفت کاین رای نیست همان جنگ را مایه و جای نیست

(همان: ب ۲۱۶۴)

و باخود می‌اندیشد که اگر قسمت او مردن باشد، هیچ کوششی برای فرار از آن فایده ندارد. «که با اختر بد به مردی مکوش» بدینگونه، او و یارانش با کمترین دفاع از خود، به دست ترک‌ها کشته می‌شوند.

او شخصیتی است که همه هنرها را می‌آموزد و اتفاقاً از پدر هم می‌خواهد که او را در صف رزم و نبرد قرار دهد، اما در عین حال وقتی وارد اولین رزم خویش می‌شود خیلی مایل است که مدارا کند. عبارات او در گفت‌وگوها چند وجهی است. از پدر می‌خواهد که با موبدان و بخردان و مردان کارآموده و بزرگان دمساز شود. حتی او گرز و نیزه و تیر و کمان را برای

---

۱ ایرج که فرزند فریدون است و به دست برادران خود سلم و تور کشته می‌شود.

## ۶۲ بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

پیچیدن در صفِ بد گمان می‌خواهد. گفتار او عمیق است و حتی باعث شگفتی پدر است. سیاوش ناشاد است و بارها کاووس به او می‌گوید که شاد باشد.

مدار ایچ اندیشه بد به دل همه شادی آرای و از غم گسل

(همان: ب ۱۶۵)

سیاوش از پدر می‌خواهد که او را در رزم و بزم، وارد کند و بیازماید، نه از او بخواهد به شبستان رفت و آمد کند.

چه آموزم اندر شبستان شاه؟ به دانش، زنان کی نمایند راه؟

(همان: ب ۱۶۱)

سیاوش بسیار دان است. قصد سودابه را می‌داند.

سیاوخش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نزره ایزدی است

(همان: ب ۱۹۶)

رفتار وی، اگر چه ساده می‌نماید اما گفتار و حرکات او، گویای حزم اوست. سیاست را هم خوب می‌داند. وقتی به او پیشنهاد می‌شود از میان دختران یکی را به زنی بگزیند، رای پدر را فرمان می‌برد و البته نگران دستان سودابه است. در مواجهه با سودابه هم اگر چه ذات او را درست شناخته است، اما هم‌چنان با القای این‌که او شایسته همسری کاووس است، سعی دارد نیت او را نادانسته جلوه نماید تا شاید از تصمیم خود بگذرد. اما در نهمان، هماره از قصد سودابه نگران است.

نهمانی ز سودابه چاره گزر همی بود پیچان و خونین جگر

(همان: ب ۲۳۸)

سیاوش، با خود می‌گوید که راه مدارا با سودابه را در پیش گیرد؛ از شدت خشم او بکاهد. نمی‌تواند به پدر بی‌وفایی کند.

نه من با پدر بی‌وفایی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم

وگر سرد گویم بدین شوخ چشم بجوشد دلش؛ گرم گردد زخشم



### بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۶۳

یکی جادوی سزاد اندر نهان      بـدو بـگـرود شـهـریار جـهـان  
همان به که با او به آوای نرم      سخن گویم و دارمش خوب و گرم  
(همان: ب ۲۸۰-۲۸۳)

و اینجاست که باز هم در سخن و رفتار مدارا می‌کند. نمونه‌ای از رفتار و گفتار پسندیده:  
سیاوخش از آن پس به سوداوه گفت      که اندر جهان خود تو را نیست جفت  
نمانی مگر نیمه یی ماه را      نشایی کسی را جز از شاه را  
(همان: ب ۲۸۴-۲۸۵)

قهرمان، خویشان‌دار است. در برابر این همه رنج که از سودابه به او می‌رسد، چون می‌داند که کاووس، پدر پیر، دل در محبت سودابه دارد، بر خشم خویش عنان می‌زند و اتفاقاً بعد از آن که خود داوطلبانه از آتش می‌گذرد، باز هم جوان‌مرد است و این همان رفتار پسندیده است. سیاوخش پیش جهان‌دار پاک بی‌آمد، بمالید رخ را به خاک  
(همان: ب ۵۱۴)

سیاوش اهل مشورت است، در موضوع گروگان‌های تورانیان، با رستم رای‌زنی می‌کند  
نشستند، بی‌مدار، هر دو بهم      سگالش گرفتند بر بیش و کم  
(همان: ب ۸۳۷)

بنا بر این، فرستادن گروگان‌ها به نزد سیاوش یک تدبیر است، از هم‌اندیشی سیاوش با خداوندگار و راهبر خود، رستم؛ کاووس چه دور است از منزل! و سیاوش چه پسندیده رفتار می‌کند که جان بدین پیمان مایه می‌گذارد! رفتار سیاوش است که گرسیوز را مجبور می‌سازد که بگوید:

وز آن روی، گرسیوز نیوک‌خـواه      بی‌آمد بر شاه توران سپاه  
همه داستان سیاوش بگفت      که او را ز شاهان کسی نیست جفت  
زخوبی دیدار و کردار او      زهوش و دل و شرم و گفتار او

#### ۶۴ بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

دلیر و سخن‌گوی و گورد و سوار تو گفتی خورد دارد اندر کنار

(همان: ب ۹۱۳-۹۱۶)

شاهزاده، پیمان نمی‌شکند و این گزین‌ترین رفتار اوست. حتی رستم از کاووس می‌خواهد

که:

ز فرزند پیمان شکستن مخواه مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه

نهانی چرا گفت باید سخن سیاوش ز پیمان نگردد ز بن

(همان: ب ۹۵۸-۹۵۹)

رفتار و گفتار سیاوش، بعد از آن‌که کاووس می‌خواهد که:

گروگان که داری به درگه فرست سپه را همه سوی خرگه فرست

(همان: ب ۹۸)

و اوست که، وقتی نامه عتاب‌آمیز و تند پدر به او می‌رسد:

ز کار پدر دل پر اندیشه کرد ز ترکان و از روزگار نی‌برد

همی گفت سد مرد گرد و سوار زخویشان شاهی چنین نامدار

همه نیک خواه و همه بی‌گناه اگرشان فرستم به نزدیک شاه

نه پرسد؛ نه اندیشد از کارشان همان‌گه کند زنده بر دارشان

به نزدیک یزدان، چه پوزش برم؟ بدآمد، ز کار جهان بر سرم

و رای‌دون که جنگ آورم بیگناه ابر خیره با شاه توران سپاه،

جهاندار نپسندد این بد ز من؛ گشایند بر من زوان انجمن

و گر باز گردم به درگاه شاه به طوس سپهبد سپارم سپاه

از او نیز هم بر تنم بد رسد چپ و راست بد بینم و پیش بد

نیابم ز سوداوه خود جز بدی ندانم چه خواهد رسید ایزدی

(همان: ب ۱۰۰۹-۱۰۱۸)

این تمام چیزی است که سیاوش را نگران کرده است، و حکیم بزرگ، در این ابیات،

اگرهای سیاوش را که پرسش هر بخردی است. سیاوش برای این پرسش‌ها، به دنبال جواب

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۶۵

نیست، بلکه محرم رازی<sup>۱</sup> می‌گوید که این غم را وا گوید:

دو تن را ز لشکر ز گنجد آوران      چو بهرام و چون زنگه شاوران  
بدان رازشان خواند نزدیک خویش      برداخت ایوان و بنشانند پیش  
که رازش به هم بود با هر دو تن      از آن پس که رستم شد از انجمن  
بدیشان چنین گفت کز بخت بد      فراوان همی بر تنم بد رسد

(همان: ب ۱۰۱۹-۱۰۲۲)

سیاوش، تمام ماجرا را، که در دل دارد می‌گوید. این مقدمه آن تصمیم بزرگ است؛ وی اهمیت فرمان‌برداری از شاه را می‌داند و خود گوید که همه جا بدان گردن نهاده است، اما، گوید:

ولیکن به فرمان یزدان دلیر      نباشد که و مه نه پیل و نه شیر  
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت      سر آسیمه شد خویشان را نیافت

(همان: ب ۱۰۸۰-۱۰۸۱)

سیاوش همیشه به ایران می‌اندیشد. جسم او در توران است و روح و جانش در ایران.

سیاوش چن آن دید، آب از دو چشم      ببارید وز اندیشه آمد به خشم  
که یاد آمدش بوم زاولستان      بیاراسته تا به کاولستان

(همان: ب ۱۲۴۴-۱۲۴۵)

آنگاه که سیاوش گرد را پی می‌افکند باز هم به ایران می‌اندیشد:

بیاراست شهری به سان بهشت      به هامون گل و سنبل و لاله کشت  
بر ایوان نگارید چندی نگار      ز شاهان واز بزم واز کارزار  
نگار سر و تاج و کاس شاه      نبشتند با یاره و گرز و گاه  
بر تخت او رستم پیلتن      همان زال و گودرز و آن انجمن

۱- این محرم راز، همان بهرام و زنگه شاوران‌اند.

## ۶۶ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

(همان: ب ۱۶۷۶-۱۶۷۹)

ثبات در سیرت که از اجزاء تراژدی است، در اوصاف شخصیت، همان است که فردوسی بزرگ، در ترسیم شخصیت سیاوش به خوبی می‌آورد. در سیاوش‌گرد، سیاوش همان است و این ذات بد گرسیوز است که این مهربانی را پاسخ نمی‌دهد؛

سیاوش چو بشنید بسپرد راه پذیره شدش تا زنان با سپاه  
گرفتند مریکدیگر را کنار سیاوش بپرسیدش از شهریار

(همان: ب ۱۷۵۱-۱۷۵۲)

گرسیوز سعی فراوان کرد که سیاوش را نسبت به افراسیاب بد بین سازد، چرا که سیاوش سخت پیمان‌دار است. گرسیوز گوید:

یکی چاره باید کنون ساختن دلش را به راه بد انداختن

(همان: ب ۱۹۵۵)

قهرمان تراژدی، آنگاه که عیان می‌بیند همه بلا از گرسیوز است و دلاورمردان ایران، تا پای جان با او خواهند بود، گوید:

سیاوش چنین گفت کاین رای نیست همان جنگ را مایه و پای نیست

(همان: ب ۲۱۶۴)

مرا چرخ گردان اگر بی‌گناه به دست بدان کرد خواهد تباه  
به مردی مرا زور و آهنگ نیست که با کردگار جهان جنگ نیست  
چه گفت آن خردمند بسیار هوش که با اختر بد به مردی مکوش

(همان: ب ۲۱۶۶-۲۱۶۸)

به نظر بعضی از محققان، زنان غیر ایرانی در شاهنامه حضور ویژه‌ای دارند. «یکی از بنیادهای باورشناختی و اسطوره‌ای در شاهنامه که در داستان سیاوش نیز باز تافته است، زادن چهره‌های بزرگ و نامدار ایران از زنان نیرانی است که پاره‌ای از آنان نیز، مانند مام سیاوش، از

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۶۷

تبار اهریمنی تورانی اند. کار پهلوانان و پادشاهانی که از این زنان می‌زایند، همواره به فاجعه می‌انجامد.» (کزازی، ۱۳۹۱: ۱۸۹)

سیاوش، همان کودک فرخ است، که از مام فرخنده پی زاده شده است؛ چون پری است و چهره‌ای به سان بت آزی دارد. جهان در زادن او پر از گفت‌وگو می‌گردد، چرا که در زیبایی هنوز کسی چونان او را ندیده است. پدر، نام او را سیاوخش می‌گذارد. چون طالع‌نگر، سرنوشت او را می‌نگرد، شوربختانه، آینده‌ای شوم برای او مقدر است. کاووس، از بخت‌واژگونه کودک، در غم می‌شود. مدتی می‌گذرد و تهمن می‌آید، تا او را با خود به، زاولستان ببرد، که در تربیت این کودک همت کند. این کودک نوحاسته را، که دل و دیده کاووس است، و او می‌بیند که در آینده دلاوری بزرگ خواهد شد، به تهمن می‌سپارد.

بِه رستم سپردش دل و دیده را	جهانجوی گسرد پسندیده را
تهمتن ببردش به زاولستان	نشستنگش ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کماند	عنان و رکیب و چه و چون و چند
نشستنگه مجلس و میگسار	همان باز و شاهین و یوز شکار
زداد و زیب‌داد و تخت و کلاه	سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
هنرها بیاموختش سربسار	سی رنج برداشت و آمد به بر

(شاهنامه: ب ۷۶-۸۱)

دل و دیده مراد سیاوش است در نگاه کاوس، و گرد پسندیده هم به تلازم و علاقه در آینده است، یا این‌که برحسب نژاد و وراثت، او از آغاز پهلوان است. راوی با ایجاز تمام (ایجاز قصر)، به همه هنرهای زمان که سیاوش فرا می‌گیرد، اشاره می‌کند؛ در واج‌آرایی و کاربرد «چ» گویا به چیستی و ماهیت و اصل هر چیزی اشاره می‌کند. کم و کیف و چگونگی هر چیز را آموخت. سیاوش جامع هنرها و علوم زمانه خود گشت در کمترین فرصت؛ این عبارات اهمیت و نوع تربیت تهمن و توانمندی و گیرایی سیاوش را نشان می‌دهد.

«به رستم سپردش ...» و «تهمتن ببردش»... و «نشستنگش ساخت در گلستان»...

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

«هنرها بیاموختش» این ترکیب‌ها از جهت نحوی گویای دو اتفاق است؛ یکی این‌که نقش رستم را در تربیت و آینده سیاوش بیان می‌کند و دیگر این‌که، سیاوش نوباوه‌ای است، که آنگونه تهمتن می‌خواهد او را می‌سازد. نژاد، وراثت و طبیعت، تنها بخش کوچکی از شاکله شخصیتی شاهزاده را شامل است. حکیم طوس، اصالت را به تربیت و پرورش و آموزش منوط می‌کند. سیاوش، در زاوولستان، همه هنرها را می‌آموزد. در ژرف ساخت همه عبارت‌های حکیم، نقش تهمتن پیدا است. از نگاه تهمتن، کاووس شاهی نیست که جریزه تربیت این فرزند را داشته باشد. حکیم طوس رشد سیاوش را در همه ابعاد وصف می‌کند. در زادن سیاوش وقتی خبر را به کاووس می‌دهند به او می‌گویند که فرخنده پی صاحب ثمر (بر) شدی. این کودک چون پری است؛ ویژگی فرا انسانی دارد. حکیم طوس، سیاوش را ابتدا نشستگاهی می‌سازد در گلستان. جایگاه اجتماعی او را توصیف می‌کند. سیاوش مربی دارد. «هنرها بیاموختش سربه‌سر». او با این تربیت، صاحب سیرت و منش می‌شود.

فردوسی بعد از آن همه آموزش و هنر، در توصیف قدرت او می‌گوید که در جهان و در میان بزرگان چون او کسی نبود. اما برای سهراب می‌گوید که در ده سالگی در آن سرزمین کسی قدرت نبرد با او را نداشت. این توصیف کمی و کیفی سیاوش و سهراب است از نگاه شاعر. سیاوش به مربی خود (تهمتن) می‌گوید که: «نیاز دارم که شاه را ببینم. بسیار برای من رنج کشیدی و تن سوزاندی. هنرهایی که، شایسته و زینده شاهان است به من یاد دادی. پدر باید مرا ببیند، تنها بدان جهت، مرا که پرورده توام ببیند. در آینه وجود من، کاووس بار دیگر باید تهمتن را به نظاره بنشیند.» غرض بر تاکید ارزش نحوه توصیف حکیم، برمی‌گردد. او همه چیز را عالمانه و با طرح و اندیشه می‌گوید. سیاوش در این صحنه‌ها با پرورنده‌اش خوب سخن می‌گوید: باید اکنون پدر، حاصل تلاش تو را ببیند. من اگرچه جزوی از وجود آن پدرم، به تو احساس تعلق دارم. تو! مرا پرورانیده‌ای. فردوسی، در تلاش رستم برای تربیت سیاوش می‌گوید: «بسی رنج برداشت...». «... شاعر، «بسی» را می‌کشد تا زمان زیاد را به همراه سختی نشان دهد. تهمتن باید فرزندی را تربیت کند، که دیگران نمی‌توانند در پرورش او

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۶۹

نقشی داشته باشند؛ آن هم، فرزندی که در آینده ماموریت مهمی خواهد داشت. سیاوخش، این گونه با رستم سخن می‌گوید؛ اینها اولین جملات و عبارات او هستند:

چنین گفت با رستم سرفراز «که آمد به دیدار شاهم نیاز  
بسی رنج بردی و تن سوختی هنرهای شاهانم آموختی  
پدر باید اکنون که بیند ز من هنرها از آموزش پیلتن»  
(همان: ب ۸۴-۸۶)

اولین سخن سیاوش را با رستم، که پنج جمله است، تحلیل می‌کنیم، «بسیار رنج بردی و تن (جسم) خویش را که سرمایه‌ات بود، در تربیت من صرف کردی.» او می‌داند که، مربی و معلم باید چون شمع بسوزد، تا انسان تربیت کند. سیاوخش در همین نوجوانی، به این دریافت شهودی رسیده است. او به رستم می‌گوید که: «هنرهایی که شایسته و بایسته شاهان است تو به من آموختی. اکنون نیازم به دیدار با شاه است. پدر باید اکنون مرا ببیند که چگونه تو مرا هنر بسیار آموخته‌ای.» سیاوش که اکنون در میان همه بزرگان عالم چونان اویی نیست، و در قدرت هم هم‌اوردی ندارد، و با کمند، گردن شیر ژبان را به بند می‌کشد، این گونه با تواضع سخن می‌گوید. در دو بیت، چهار بار، نام «پیلتن» است. «تو رنج بردی. تن سوختی. مرا آموختی. آموزش پیلتن...». کودک خردی، که تهمتن با خود آورده بود، و در نحو عبارات حکیم طوس نشان داد که او از خود چیزی ندارد، اینک که همه چیز را آموخته است، باز هم در نزد پروراندۀ خود ادعایی ندارد. این سبک سخن سیاوش است. معلوم است که مشتاق دیدار پدر است. «نیاز به دیدار شاه دارم.»

در این یادآوری، فوری رستم را خطاب قرار می‌دهد. آموزش او، بسیار سخت و زمان بر بوده است. آموختن، اصولاً کار سخت و طاقت‌فرسایی برای مربی است. سیاوش، در اوان جوانی به این شناخت رسیده است. طنین آوا و سخن او، آرامش‌بخش و امیدوارکننده است. از آن ادب می‌بارد. واژگان او، بار فرهنگی و عاطفی دارند. جوهر و مایه اصلی سخن او، ستودن تهمتن است. واژگان «نیاز، رنج، تن، هنر، آموزش...» در اینجا بیشتر ذهنی و نشان‌دار هستند. ترکیب‌ها

#### ۱۱۷۰ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

و نحو سخن هم، گویای دانش و سخنوری اوست. لحن او، از نظر آوایی، در همین آغاز آرام، و همراه با خرد و عقلانیت است. هم به پدر احترام می‌گذارد، و هم به مربی خود. «به دیدار شاه نیاز دارم. پدر باید اکنون هنر مرا ببیند». واژگانی که فردوسی در زبان سیاوش قرار می‌دهد، روحیه او و نوع نگاه وی را نشان می‌دهد. سیاوش این آیین سخن گفتن را، از تربیت رستم وام‌دار است. مگر نه این‌که فردوسی خود در ابتدا گفت که، تهمتن همه چیز را به او یاد داد:

ز داد و ز بی‌داد و تخت و کلاه سخن گفتن و رزم و راندن سپاه

(همان: ب ۸۰)

حال، که نوبت سخن گفتن اوست، ببینیم که، چگونه آموزش استاد و مربی را پاس می‌دارد، تا بعداً به سایر اوصاف او برسیم، که همه را نزد تهمتن فرا گرفته است. این نوع جانبداری و تأیید کلام را، که در داستان می‌بینیم، مطمئن می‌شویم که، حکیم طوس، همه چیز را سر جای خود به کار گرفته است. عمل و سخن سیاوش توامان به ما می‌گوید که، از این شخصیت باید انتظار عمل و گفتار خردمندانه داشته باشیم.

سیاوش، موجز، سخن می‌گوید. او بیشتر، رفتار و گفتار رازواره دارد. در شخصیت سیاوش، نمادین و خاص رفتار کردن و سخن گفتن که از نظر نوع و سنخ شخصیتی، به نخبگان و خواص شباهت دارد، مشاهده می‌شود. همه وجود او منحصر به فرد است. این بخشی از ساختار نحوی کلام است که به شخصیت بر می‌گردد.

چو کاوس را دید بر تخت عاج ز یاقوت رخسار بر سرش تاج،  
نخست آفرین کرد و بردش نماز زمانی همی گفت با خاک راز،  
وز آن پیام بر سر پهریار سپهد گرفتش سراندر کنار

(همان: ب ۱۰۶-۱۰۸)

این رفتار سیاوش است در آغاز ورود به دربار. راوی به عمد می‌گوید: چو کاوس را دید... سیاوش قبل از هر چیز و هر کس کردگار را می‌بیند. شعر شناسی شناختی، یکی از راه‌های شناخت ادبیت متن، به همراه خصوصیت بافتی سخن است که از زبان‌شناسی و

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹



## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۷۱

روان‌شناختی شخصیت در نقد و تحلیل متن کمک می‌گیرد. در حقیقت، سیاوش به شکلی که رفتار می‌کند، فکر می‌کند. مفاهیم را به شیوه‌ای که با آنها رفتار می‌کند، بیان می‌کند. تناقض در او مشاهده نمی‌شود. سیاوش چون کاووس را می‌بیند، آن هم با آن همه شکوه و یاقوت درخشان بر تاج، ابتدا، یزدان را ستایش می‌کند: «... زمانی همی گفت با خاک راز.» سیاوش نخست به نیایش می‌پردازد، و اتفاقاً این راز گفتن با خاک زیاد هم طول می‌کشد؛ «زمانی»... «همی»... هر دو قید، دوام و استمرار یا کشیدگی را به خاطر می‌آورند... «وز آن پس بیامد بر شهریار».

جالب است که، سیاوش به هنگام گفت‌وگو با تهمتن که مربی اوست، مستقیم، تهمتن را می‌ستاید و با تواضع تمام در برابر او، لب به سخن می‌گشاید. اما در اینجا در مواجهه با قدرت، اگرچه پدر اوست، ابتدا به نیایش یزدان می‌پردازد. شاید حکیم می‌خواهد بگوید که، اگر قرار باشد سیاوش بین دو امر، فرمان یزدان و دستور شاه قرار گیرد، از فرمان خداوند پیروی خواهد کرد. این‌ها، بخشی از ویژگی‌های کاربردی این صحنه‌ها و گفت‌وگوهاست. این، تحلیل بافت و موقعیتی است که سیاوش در آن، این‌گونه رفتار می‌کند. حتی بعداً، در ساخت افعال و عباراتی که سیاوش به کار می‌گیرد، خواهیم دید که، ویژگی شخصیتی او تجسم می‌یابد. وقتی که اولین پیغام از سوداوه به او می‌رسد، این سخن و پاسخ سیاوش است؛ سه پاره گفت است:

بدو گفت: مرد شهبستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم

(همان: ب ۱۳۷)

این ایجاز، که بسیار هم روشن است، از نظر معناشناسی به ما می‌گوید که، شخصیت، اهل ارتباط از این نوع، نیست. کوتاه و مختصر، می‌گوید: «ما را با او کاری نیست»، تمام. اطناب در بافت، نشان میل و علاقه‌مندی و کشش است، آنگونه که در گفت‌وگوی طوس با آن ماه رخ (کنیزک)، در آغاز داستان دیدیم. سیاوش، محیط را هم خوب شناخته است. او نفی اطرافیان می‌کند. قربتی با این فضاها ندارد. بعداً هم، در گفت‌وگوی با پدر، تأکید می‌کند که، به

## ۷۲ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

جای این‌که از او بخواهد که به شبستان رود و همدم زنان باشد، او را در امور جدی و مهم مشغول سازد. حکیم طوس، شخصیت سیاوش را، به واسطه کلام، این گونه معرفی می‌کند.

بعد از رفتارها و گفت‌وگوی طولانی سوداوه با کاووس، پدر از فرزند می‌خواهد که به شبستان رود، خواهران را ببیند، سوداوه را ملاقات کند که، چون مهربان مادری است.

در متن روایت، ویژگی شخصیتی سیاوش بیان می‌شود. واژگان انتزاعی و پر ابهام، گرد شخصیت سیاوش را گرفته‌اند؛ ترکیب‌هایی غیر شفاف و تیره و صداهایی که بر ابهام و تیرگی دلالت دارند؛ ترکیب‌های مبهم، وارجاع به بافت موقعیتی که، سیاوش، بیشتر از کاووس، از آن خبردارد؛ «بسیار در درون خود اندیشید. فراوان تلاش کرد که، اندوه و تردید را از دل بیرون کند. چنان گمان برد که، پدر به دنبال آزمودن اوست. چرا که کاووس، این رفتار را، در زیر بیان آرام خود پنهان کرده است. قصد آزمودن مرا دارد. نه که او بسیار دانا و سخنور است. سخن دانی و بسپاردانی با هم می‌آیند. کاووس، هشیار است و دل بینا دارد و همین‌طور بد گمان است. اگر در شبستان پدر روم و آن همه گفت‌وگوی سوداوه را.» این‌ها همه اندیشه سیاوش است که، در درون او می‌جوشد و یکباره، پاسخ می‌دهد:

سیاوش چنین داد پاسخ که «شاه	مرا داد فرمان و تخت و کلاه،
از آن جایگه کافتاب بلند	برآید، کند خاک را ارجمند
چو تو شاه نهاد بر سر کلاه	به خوی و به دانش، بدآین و راه
مرا موبدان ساز با بخردان	بزرگان و کسار آزموده ردان،
و گرنیزه و گرز و تیر و کمان	که چون پیچم اندر صفر بدگمان
و گرتخت شاهان و آیین و بار	و گز بزم و رود و می و میگسار
چه آموزم اندر شبستان شاه؟	به دانش زنان کی نمایند راه؟
گرایدون که فرمان شاه این بود	بر آیین او رفتن آیین بود»

(همان: ب ۱۵۵-۱۶۲)

### بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۷۳

سیاوش، در پاسخ پدر یازده جمله دارد. بخش اول تعارف معمول است و توصیف جایگاه کاووس. غرض اصلی، در پاره دوم پاسخ، نهفته است. عبارات آغازین، پرکننده‌اند. سیاوش به نیکی می‌داند که شاه هنوز شخصیت او را نشناخته است. «سیاوش، خشمگین و آزرده، کاووس را می‌گوید که می‌باید او را با موبدان و دانایان همنشین و هم سخن بگرداند و آیین رزم و بزم را بدو بیاموزد، نه آن‌که او را به مشکوی و نزد زنان بفرستد؛» (کزازی، ۱۳۹۱: ۲۰۹). در واقع، سیاوش با استفهام انکاری، با کاووس در کشمکش است. حتی تقابل با سوداوه را تا مقابله با جنس زن هم تعمیم داده است. خود کاووس هم، متوجه خشم پنهان اوست؛ چرا که به سیاوش می‌گوید: نباید اندیشه بد به دل راه دهد و او را به شادی و دوری از غم و اندوه می‌خواند. کاووس، در میان کلام سیاوش آمده است. (قطع صحبت او). سیاوش ادامه می‌دهد: سیاوش چنین گفت «کز بامداد بیایم، کنم هر چه او کرد ییاد»

(شاهنامه: ب ۱۶۶)

در این گفت‌وگو، بارها واژه گمان و بدگمانی و غم و اندوه تکرار شده است. سیاوش کوشید که، غم از دل زایل کند. او گمان کرد که پدر چه در سر دارد. کاووس، بدگمان وصف می‌شود. سیاوش می‌خواهد به نبرد با بدگمان‌ها برود. (این مبارزه در شاهنامه بدیع است). سیاوش به شبستان، بدگمان است. او راهبری زنان را، به بیراهه بردن می‌داند. کاووس باز هم از فرزند می‌خواهد که، اندیشه بد به دل راه ندهد. سرانجام سیاوش، با اکراه دستور پدر را می‌پذیرد؛ «چون تو فرمان می‌دهی، باید عمل کنم.»

البته که، حکیم، در دل آن دو، نهال گمان و ناایمنی را می‌کارد. گمان در سیاوش، که بعد از اندیشیدن طولانی به وجود می‌آید، از خصلت‌های شخصیتی است که، حکیم در نهاد شاهزاده قرار می‌دهد. اما، با این وجود که این گمان‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها برای سیاوش پیش می‌آید، و حتی برای پی بردن به کنه آنها، پرسش هم می‌کند، اما در عمل چاره نمی‌اندیشد؛ گذرا مقاومتی دارد، و تسلیم می‌شود. البته در امر مهم، مانند نگاه داشتن پیمان، این گونه نیست. فضای فلسفی بر گفت‌وگوی آنها حاکم است. فاصله نگرش آنها از هم، معلوم

#### ۷۴ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

است. وجود معانی ضمنی، و تداعی آنها در ذهن ما، چنین است که، سیاوش را، متفاوت قضاوت می‌کنیم. باور او را در سخنش، در می‌یابیم. هماهنگی در چینش واژگان و ترکیب‌های او می‌گوید که، او دقیقاً، دنبال بیان منظور و مقصد خود است. جملات او، عموماً کوتاه است.

سیاوش، بعد از دیدار اول با سوداوه، گزارش دیدار را چنین می‌آغازد:

سیاوخش پیش پدر شد بگفت      که دیدم به پرده سرای نهفت  
همه نیکوی در جهان بهر توست      زی‌زدان بهانه نبایدت جست  
زجم و فریدون و هوشنگ شاه      فزونی به گنج و به شمشیر و گاه

(همان: ب ۲۰۲-۲۰۴)

این چهار جمله را، خطاب به کاووس می‌گوید، و اتفاقاً، تنها، تعریف و تمجیدی از کاووس است، و خیلی چیزی از شخصیت به ما نمی‌گوید، الا این که، گویا سیاوش در پی القاء و یادآوری به پدر است که، قدر و ارزش خود را بداند. این، نام بردن از جم و فریدون و هوشنگ، هم به خاطر تقویت همان وجه القاء است. غیر مستقیم می‌گوید که مواظب اطرافیان باش. در دیدار بعدی با پدر، و به هنگام صحبت از پیوند او با یکی از پرده گیان، سیاوش می‌گوید:

بدو گفتم: من شاه را بنده‌ام      به فرمان و راییش سر افکنده‌ام  
هرآنکس که او برگزیند رواست      جهاندار بر بندگان پادشاست  
نباید که سوداوه این بشنود      دگرگونه گوید بدین نگرود.

(همان: ب ۲۰۲-۲۰۴)

باز هم، تضاد آشکار با کاووس دارد. سیاوش نگران است و کاووس از سخن او می‌خندد، و می‌گوید که، به او فکر نکن. سودابه، نه تنها به تو مهر دارد که، برجان تو پاسبان است. لحن فردوسی هم، بلاهت کاووس را نشان می‌دهد: «نه آگاه بد ز آب در زیر گاه». اما عجیب این که، در پایان این صحنه، راوی می‌گوید که:

## بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۷۵۱۱

سیاوش ز گفتار او شاد شد نهانش از اندیشه آزاد شد

(همان: ب ۲۳۶)

این رفتار سیاوش را راوی، از سر سیاست و یا دیپلماسی می‌داند، چرا که در ادامه شاعر می‌گوید:

نهانی ز سوداوه چاره‌گر همی بود پیچان و خونین جگر

(همان: ب ۲۳۸)

سیاوش، برای بار دوم که به شبستان می‌رود، به محیط بی‌توجه است، و تنها در اندیشه و مقاومت است. سوداوه، از نژاد او می‌پرسد، و در این میان، در درون با خود، سخن می‌گوید که: اگر با دشمنان پیوند ازدواج سازم، این بر من بسی سخت خواهد بود. از هاماوران و نیای سوداوه با خود می‌گوید، و پاسخ نمی‌دهد، که مجدد سوداوه، آشکارا، نهان خویش را می‌نماید. رفتار بدور از شرم او، سیاوش را به عکس العمل وا می‌دارد. او، پیش خود، این رفتار را اهریمنی می‌داند، و ضمن مقاومت در برابر خواست او، از در سیاست، گرم سخن می‌گوید:

سیاوش در این گفت‌وگو، دقیقاً پاسخ به سوداوه می‌دهد، و هر جمله او، جوابی است به سوال و رفتار سوداوه؛ در آغاز، در صدد القاء و بیان نکات تربیتی است. «تو در خور شاهی.» در پاسخ او که، کدامین را می‌پسندی؟ می‌گوید که: «دختر تو را،» شاید سوداوه جانب شرم را نگاه دارد. اتفاقاً، این بخش را سیاوش، با اطناب می‌گوید که، توجه سوداوه را به جایگاهی که دارد، جلب کند. اما می‌بیند که، سوداوه هم‌چنان در اندیشه است. جواب سوال او را می‌دهد که، از نژاد سیاوش پرسیده بود. این پاسخ را فرصتی می‌داند، برای هدایت سوداوه. واژگان و ترکیب‌های «آفریننده، فره، پروریدن و...» این که از چهر و مهر من گفتمی. «مهر من نسبت به تو مهر مادرانه است.» تو برای من هم‌چون مادری. تو سلسله‌جنبان این بانوانی. باز هم، سخن او بی‌تأثیر به نظر می‌رسد. سیاوش، سرانجام می‌گوید که: «من این راز را نزد خویش نگاه خواهم داشت و تو هم این‌گونه باش.» نحو سخن، بر اساس وجهیت، صورت‌های سبکی متنوعی پیدا می‌کند. وجهیت، تلقی و نگرش نویسنده در باره میزان درستی مفهوم جملات

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

## ۷۶ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

است. راوی، در ادامه رفتار سیاوش در قبال عمل ناشایست سوداوه، می‌گوید که:

رخان سیاوش چو گل شد زشرم      بیاراست مژگان به خوناب گرم  
چنین گفت با دل که از کار دیو      مرا دور دارد گیهان خدیو  
نه من با پدر بی‌وفایی کنم      نه با اهرمن آشنایی کنم  
(همان: ب ۲۷۸-۲۸۰)

فردوسی خود، با این توصیف عملاً در گیر همان ماجرا شده است، که برای سیاوش حادث شده است. دوری از کار اهریمنی، نگرش فردوسی است. این سخنان، همان سخنانی است که، سیاوش آنها را با آوای نرم می‌گوید. خود سیاوش قبلاً گفته بود که، این زن جادوگر و خطرناک است، اگر با او از در نرمش سخن نگویم، شهریار را بر علیه من، تحریک خواهد کرد. با او باید، گرم و چرب سخن گویم. فردوسی از چرب، و ترکیباتی از این دست، فراوان در این داستان و سایر قصه‌ها بهره می‌گیرد. مثلاً، آنجا که افراسیاب، گرسیوز را هم نزد سیاوش می‌فرستد، به او تاکید می‌کند که، به چربی با رستم سخن گوید... کلام سیاوش، نرم، صیقل یافته، از سر اندیشه، و متناسب با بافت و موقعیت است. تمام رفتار و سخن سوداوه را تا کنون شنیده است؛ با تأنی و اندیشه سخن می‌گوید.

اصولاً سیاوش کمتر، بداهه پاسخ می‌دهد. هم به سوداوه بی‌توجهی نمی‌کند و هم از اصول و باور خود دفاع می‌کند. هنوز هجوم سوداوه آنقدر شدت نگرفته است و پاسخ سیاوش در برابر او، از تناسب و پیوستگی و نظم برخوردار است. موضوع به موضوع پیش می‌رود و امید دارد که، سخن او در سوداوه اثرگذار باشد. آخرین بخش کلام را، گویا به آهستگی و آرامش می‌گوید؛ «این راز را با کسی مگو و من هم این سخن را نهان خواهم داشت». از نظر سیاوش، فاش ساختن این سخن، رسوایی به بار خواهد آورد، همان‌گونه که کاووس هم، در اثر برملا شدن آن به هم می‌ریزد و در خود می‌پیچد. حکیم طوس، تمام خردمندی خویش را در بیان سیاوش قرار می‌دهد. پیوند گفتار سیاوش را، در نگرش فردوسی باید جستجو کنیم. سیاوش آغاز و فرجام سخن را به اوصاف نیکوی سوداوه و زیبایی او اختصاص می‌دهد، تا از جهت

### بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۷۷

روانی تأثیر القایی داشته باشد. در دیدار پایانی با سوداوه، سیاوش کم‌سخن است. چند جمله بریده و تکرار همان‌ها که از قبل گفته بود. چون لحن سوداوه تهدیدی و جدی و پرخاش‌گرانه است، سیاوش هم کمی تند پاسخ می‌دهد. قبلاً در نرمش پاسخ نگرفته بود اینک می‌گوید:

سیاوش بدو گفت هرگز مباد که از بهر دل من دهم سر به باد  
چنین با پدر بی‌وفایی کنم زمردی و دانش جدایی کنم  
تو بانوی شاهی و خورشید گاه سزد کز تو ناید بدین سان گناه

(همان: ب ۳۲۰-۳۲۲)

«خرد را فدای خواهش دل نخواهم کرد. مردانگی و دانش را همپایه می‌سازد». بار دیگر به یاد او می‌آورد که، او (سوداوه)، صاحب موقعیت ارجمندی است. نفی هوا، خواهش دل، پیروی از خرد و دانش، وفاداری به پدر، و این‌که او را خورشید دربار می‌داند، این‌ها، مفاهیمی است که سیاوش اشاره می‌کند. شتاب و سرعت در کلام، گویای موقعیتی بحرانی است. لحن دیگر لحن توصیه نیست، بلکه اعلان و هشدار است. همین است که سوداوه می‌گوید: «می‌خواهی مرا نزد همه رسوا کنی». او از کلام سیاوش هم ترسیده است. ترس از افشا راز دارد. چون از نظر روانی هم تعادل ندارد، لذا همه چیز را به هم می‌ریزد. جامه برتن می‌درد. با ناخن، دو رخ را چاک می‌زند. خروش از شبستان برمی‌خیزد. فغان از ایوان بلند می‌شود. غلغله در کاخ و ایوان بر پا می‌گردد، که گویی رستخیز شده است. این صداها، روان سیاوش را به هم ریخته است. با گزارشِ خلافِ واقعی که سوداوه می‌دهد. وقتی که سیاوش، در مقام پاسخ‌گویی به کاووس است فردوسی، فقط می‌گوید:

سیاوش بگفت آن کجا رفته بود وز آن در که سوداوه آشفته بود

(همان: ب ۳۴۸)

فردوسی با ایجاز تمام، از پاسخ سیاوش می‌گذرد، چون او چیزی ندارد که اضافه کند. مخاطب، خود داستان را تا اینجا دنبال کرده است. اما پاسخ سوداوه بسیار طولانی است. چون دقیقاً خلاف آن چیزی است که ما دیده ایم. دروغ او، بسیار هم طولانی است. پاسخ سیاوش

## ۷۸ بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

در برابر پدر، که در آتش رود، پاسخی روشن است، که در همین آغاز می‌تواند، روان تیره کاووس را روشن سازد. ماموریت سیاوش، گویا پایان بخشی به تردیدهای کاووس است! این پاسخ وقتی است که، کاووس در بدگمانی و ترس از مجازات سوداوه، و عشق به فرزند می‌سوزد؛ دل کاووس، در گمان بد است. روان او، تیره شده است. تنها آتش است که، گناهکار را رسوا می‌کند. سیاوش و سوداوه را خوانده، که سوداوه پاسخ می‌دهد، «من در گفت خویشت راست و درستم. دو کودک من، که فرزندان شاه بوده‌اند، تازه سقط شده‌اند. این کیفر را، سیاوخش باید ببیند، که این همه بدی را در حق من کرده است، و هنوز تاوان نداده است.» کاووس، سیاوش را می‌پرسد که: رای تو در این میان چیست؟

سیاوش چنین گفت با شه‌ریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار  
اگر کوه آتش بود بسپر ازین نیک خوارست اگر بگذرم

(همان: ب ۴۶۲-۴۶۳)

سیاوش در اینجا هم، بسیار پاسخ کوتاه می‌دهد. او آماده این آزمون بزرگ است. باور، راستی و اعتقاد به تقدیر در بیان اوست. سیاوش، نحوه مرگ خود را می‌داند. سیاوش باور دارد که: چنین است سوگند چرخ بلند که بر بیگناهان نیارد گزند.

(همان: ب ۴۵۵)

سیاوش به کوه آتش اشاره می‌کند و بعداً خواهیم دید که:

نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده همگروه

(همان: ب ۴۷۷)

رخ کاووس پر از شرم و در سخن با فرزندش، مهربانی و نرمش احساس می‌شود. سیاوش نزد او می‌آید:

سیاوش بدو گفت: انده مدار کزینسان بود گردش روزگار

سری پر ز شرم و بهایی مراست؛ اگر بیگناهم، رهایی مراست،



### بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۷۹

تو بانوی شاهی و خورشید گاه جهان آفرینم ندارد نگاه

(همان: ب ۴۹۱-۴۹۳)

چون کاووس قصد مجازات سوداوه می‌کند:

سیاوش چنین گفت با شهریار ازین کوه آتش بیابم رهش

(همان: ب ۵۳۹-۵۴۰)

به من بخش سوداوه را زین گناه پذیرد مگر پند و آیین و راه

سیاوش به این می‌اندیشد که، اگر سوداوه به دست شاه کشته شود، سرانجام شاه پشیمان می‌شود و این غم و اندوه شاه را از پای در خواهد آورد و پدر سرانجام، عامل و باعث این رنج و اندوه را، من می‌داند. در واقع سیاوش، می‌داند که کاووس دنبال بهانه و فرصتی است تا سوداوه را ببخشد، که:

سیاوخش را گفت بخشیدمش از آن پس که خون ریختن دیدمش

(همان: ب ۵۴۴)

حال که سیاوش از آتش گذشته است، همو که بر ایوان می‌نگریست و انتظار این صحنه را

نداشت:

همی کند سوداوه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

(همان: ب ۵۱۰)

چون سیاوش، سوداوه را می‌بخشد، مدتی می‌گذرد و عشق کاووس به او فروزان تر است.

این بار، کاووس آن

چنان در دل، مهر او دارد که: «دیده نبرداشت از چهر او». سیاوش، در هنگام عزم

افراسیاب برای هجوم به ایران، که کاووس را به اندیشه واداشته است، به پدر می‌گوید:

بشد با کمر پیش کاووس شاه بدو گفت من دارم این پایگاه

که با شاه توران بجویم نبرد سر سروران اندرآرم به گرد

(همان: ب ۵۸۱-۵۸۲)

سیاوش، گویا، مقدمات رهایی خویش را فراهم می‌آورد. صدایی با لحنی مردانه، که اعلام استقلال و موجودیت می‌کند. اگرچه او نزد تهمتن همه هنرها را اعم از بزم و رزم آموخته است، و بارها از پدر هم می‌خواهد که، عرصه‌ای برای آزمودن او فراهم آورد، اما او نخواست و نتوانسته است. سیاوش، رزم با افراسیاب را، نه تنها برای دفاع از ایران، که برای اثبات وجود خویش می‌خواهد. این رزمگاه را، خداوند برای او فراهم آورده است، که خود را از دسیسه‌ها رهایی بخشد، و البته نام و لشکری هم به دست آورد. تقدیر باید، سیاوش را، از حصار کاخ بیرون کشد، تا رستم در رکاب او با افراسیاب نبرد کند. سیاوش باید، در متن مرغوب و میدان گسترده‌ای حرکت کند. حکیم طوس، به یکباره او را در آوردگاه نبرد با توران و هموردی با افراسیاب قرار می‌دهد. این شکل تنوع در نسبت‌ها و مناسبت‌هایی که فردوسی برای شخصیت قرار می‌دهد، در نوع حماسه‌سرایی، منحصر به اوست. حداکثر مانور شاعر در بخش اول قصه، فراهم آوردن آتشی بود که اندازه دو کوه شده بود. اما این، حماسه‌سرا را راضی نمی‌کند. سیاوش باید در میدان وسیع‌تر و با دشمنی شناخته‌تر رودررو شود تا ارزش‌های پهلوانی و هنرهایی را که از رستم آموخته است، به کار گیرد. اتفاقاً فردوسی، در نحوه روایت نبرد با افراسیاب، خیلی بر تهمتن مانور نمی‌دهد که سیاوش در سایه قرار گیرد. سیاوش را اهل رزم و تدبیر روایت می‌کند. او به خوبی از اداره نبرد بر می‌آید.

بنا بر این، انگیزه اصلی او در این چند جمله خلاصه است؛ «یکم این که به کمک یزدان، از دسیسه‌های پشت پرده سوداوه با کاووس خلاص خواهم شد. دوم که، نام و شهرتی پیدا خواهم کرد. و سرانجام، لشکری فرادست خواهم آورد.» اما راوی، فوراً تعلیقی را که به بافت تراژیک قصه مربوط است، به وجود می‌آورد:

چنین بود رای جهان آفرین که او جان سپارد به توران زمین

(همان: ب ۵۸۳)

فردوسی صدای سیاوش را که آرزوی نام و داشتن لشکری را در رزمگاه با افراسیاب

### بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۸۱

می‌کرد، با این صدای روایت، ضعیف و محو می‌کند. سیاوش می‌گوید که در جنگ با افراسیاب: «سر سروران اندر آرم به گرد». و فردوسی بلافاصله می‌افزاید: «این مقدر شده بود که در توران زمین بمیرد». ... در هم‌آمیزی صداها از نظر آوایی و موسیقایی (گریز از شادی به غم) غلبه فضای تراژیک را نشان می‌دهد. از این پس، مخاطب می‌داند که سیاوش در توران هلاک خواهد شد. تنها کیفیت و نحوه مرگ او را نمی‌داند و قاتلان را هم نمی‌شناسد. به معنایی، مرگ تراژیک او از این لحظه به بعد آغاز شده است. در جریان عبور او از آتش، هم خطر را حس می‌کردیم، اما راوی، چند بار از زبان شخصیت می‌گوید که، خدا او را که، بی‌گناه است نگاه خواهد داشت. راوی در اینجا با این بیان و بیت بعد که، تکمیل نگرش قضا و قدری خود است، مرگ او را در توران پیش‌بینی می‌کند.

بسه رای و بداندیشه نابکار کجا باز گردد بسد روزگار

(همان: ب ۵۸۴)

سیاوش در تمام عمر داستانی‌اش تقریباً هفتاد جمله تا بدینجا سخن گفته است. پنج جمله با تهمتن، حدود چهل جمله با پدر و بیست و هفت جمله با سوداوه. در بخش قبل، تا حدودی این جملات را تحلیل کردیم. میدان و عرصه مانور سیاوش هم بسیار محدود است. کاووس چون نازپرورده با او (سیاوش) رفتار می‌کند و در عین حال هم نسبت به او بدگمان شده است. تهمتن هم رفته است و مانده سوداوه‌ای که سیاوش را برای خود می‌خواهد. این جنون دوست داشتن و عشق ورزیدن را تا به آنجا می‌برد که حتی محبوبش را تا درون شعله‌های آتش می‌کشانند. در اینجا بیشتر متوجه می‌شویم، وقتی سیاوش با خود می‌اندیشد که:

مگر کیم رهایی دهد دادگر ز سوداوه و گفست و گوی پدر

(همان: ب ۵۷۹)

مرور کلی گفت‌وگوهای سیاوش ما را در شناخت بهتر شخصیت وی کمک خواهد کرد. گفت‌وگو بر لحن داستان نیز تأثیر دارد، یعنی حالت‌های روانی اشخاص را به هنگامی که می‌خواهند موقعیت پیش‌بینی شده خویش را در داستان اشغال کنند، نشان می‌دهد. (یونسی،

## ۸۲ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

۱۳۵۱: ۳۶۷). گفت‌وگوها در داستان سیاوش همه عنصر تکمیلی شخصیت‌های داستانی‌اند. راوی حکیم، داستانی متنوع را که مجموعه منسجمی از صحنه و تصاویر، بیان روایی مستند به حوادث، حضور به هنگام و ایراد سخن در شرح و توصیف و تکمیل ماجراها، و تک‌گویی شخصیت‌ها با خود می‌باشد در ساختاری هنرمندانه ارایه می‌کند. گفت‌وگوها در اینجا مجالی برای مخاطب فراهم می‌آورد تا با انگیزه‌های اشخاص داستان آشنا شود. لایه‌های مختلف شخصیت به واسطه گفت‌وگو هویدا می‌گردد. یکی از کلیدی‌ترین گفت‌وگوها، وقتی است که سیاوش با بهرام و زنگه شاوران درد دل و به واقع شکواییه‌ای بلند را، گویی نوشته‌ای را می‌خواند.

فردوسی در این ابیات شخصیت سیاوش را بیشتر نشان می‌دهد. او اکنون در آستانه ترک ایران است و به ناچار باید عمق نگرانی و درگیری خویش را فاش کند. از نظر روانی او خود را، تنها می‌بیند، چرا که رستم به زابلستان رفته و پدر نیز بدو بی‌اعتماد شده است. او، تنها شخصیتی است که همیشه با یاران نزدیک، رازی را در میان می‌گذارد. سیاوش وابستگی‌هایی دارد و در شرایط کنونی هم آرزوی مرگ می‌کند. از بخت بد خود می‌گوید و ماجرای سوداوه، داستان گذشتنش از آتش، انگیزه نبرد با توران، قصه گروگان‌ها، از نظر معنایی این عبارات همه دارای معانی ثانوی‌اند. اگرچه بیان خبر قصد اولیه است اما گوینده در متن و موقعیت مناسب، مقصود نهایی خویش را با مخاطب و خواننده در میان می‌گذارد. او در واقع یک عمل زبانی دارد؛ اظهار حسرت می‌کند، کاووس را به شدت مؤاخذه می‌نماید و عزم خود را برای ترک ایران اعلام می‌دارد. صدای اندوه و حسرت و ندامت از واژگان و عبارت‌ها می‌آید؛ «بخت بد، رسیدن فراوان بدی به تن، زهر گزاینده، شبستان چون زندان، بخت و دلی که خندان بود و اینک غمی شده‌اند، به جای مهر پدر بر سرم آتش می‌بارد، چنگ نهنگ، سوز بی‌آب، مقابل شدن با گرسیوز کینه‌خواه، شهریاری که با سد هزار سپاهی تیغ زن و پر از کینه در برابر من بودند...»

سیاوش سپس در متن این خطابه، از دلیری خود می‌گوید و با لحن حماسی از پیروزی که

### بررسی شخصیت پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۸۳

او به دست آورده است، سخن می‌گوید. او می‌گوید: آری! با این همه قدرت در برابر ما ایستادند و ما بر سان باد بر آنها تاختیم. (استفاده از ضمیر فاعلی ما به علامت فروتنی و بیان نقش پهلوانان در نبرد) کشور را از وجودشان پاک کردیم و از آنان گروگان و هدیه گرفتیم. سپس به نقش موبدان و اهمیت رای و نظر آنان می‌پردازد که آنان بودند که بعد از این پیروزی و نجات کشور از ما خواستند که بیش از این بر طبل جنگ و زیاده‌خواهی نکوبیم

سه بیت بعدی را با حسرت و دریغ تمام، در حالی که کاوس را مخاطب قرار می‌دهد و به نوعی التفات از حاضر به غایب است: چرا از جنگ می‌گویی، در حالی که کشور و گنج همه در دست توست! چرا باید بیهوده خون‌ها ریخته شود! چرا اینچنین دل خویش را جایگاه کین و دشمنی کرده‌ای؟ باز به کاوس که: سری که در آن مغز نباشد خوبی و بدی را نمی‌تواند بفهمد. او سپس از تلمیح قباد که غرضی بینامتنی است، در روال سخن استدلالی و متقاعدکننده خویش بهره می‌گیرد و می‌افزاید که همان‌گونه که قباد رفت و همه چیز را وا گذاشت. او را هم باید رفته به حساب آورد. سیاوش می‌گوید که: کاوس رای مرا نمی‌پسندد و همواره در آزار من است. دستور جنگ بیهوده به من می‌دهد در حالی که من سخت از عواقب شکستن پیمان می‌ترسم. پس با قدرت تمام چون گوینده‌ای توانمند، نفس تازه می‌کند: من از فرمان یزدان سرن خواهم پیچید. دیگر بردباری شنیدن این همه نکوهش را از او ندارم. کاوس می‌خواهد که دنیا و آخرت مرا از من بگیرد و اهرمن را شادکام کند. بعد هم به تقدیر اشاره دارد و امر کردگار. در ادامه آرزوی مرگ می‌کند و مراد از استعاره درختی که برکشیده شده و برگ و بارش زهر گزاینده است، گیتی است که هر آن بلایی تازه در مسیر او می‌گذارد.

سیاوش می‌گوید که: هرگز از پیمانی که بسته‌ام نخواهم گذشت و سرپیچی از سوگند را نابودی خویش می‌دانم. او در ادامه به وجه و اعتبار این پیمان اشاره می‌کند که، اگر من پیمان بشکنم، همه زبان‌ها بر ما خواهند گشاد و این شایسته نام ما نیست. باز گشتن به کینه و دشمنی و جنگ، موجب بریدن از دین و سرپیچی از فرمان خدا و رای خردمندان جهان است. با استفهام انکاری می‌پرسد که: این سرپیچی از پیمان را کردگار خواهد پسندید و آیا در این گیتی حاصلی

#### ۸۴ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

خواهد داشت؟ سیاوش در ادامه اعلام می‌کند که: آنچه راه و روش دادار جهان است در پی خواهیم گرفت و به کشوری خواهیم رفت که همیشه از نگاه کاوس پنهان و در امان باشم.

سیاوش بارها از کردگار و نقش تقدیر سخن می‌گوید. فخامت زبان او، درست‌گویا زبان خردمندانه راوی است. صدای اندوه از واژگان دریافت می‌شود؛ وقتی از کاوس سخن می‌گوید، نسبت واژگان و صداها را به او می‌توان شنید. کاوس از نگاه سیاوش، کسی است که فراوان به او بد رسانیده است. او درختی پر از بار و بر بوده است و امروز زهر کشنده است. شبستان او زندان است. او فریب خورده است. به جای مهر، آتش برای سیاوش به بار آورده است. خیره، خون‌ریزی می‌کند. دل به کینه آلوده است. مغزی در سر ندارد. دنبال رنج و آزار است. دستور جنگ و خون‌ریزی می‌دهد.

این مجموعه واژگان با طنینی که دارند، فضای ذهنی و رفتار و گفتار کاوس‌اند. کاوس، در اینجا نقطه مقابل کردگار است. پیوند کاوس با اهرمن است. سیاوش می‌گوید که خودش هم رای با موبدان است. فرمان یزدان می‌برد. پیمان را محترم می‌شمارد. از دین نمی‌برد. او پنج بار از تقدیر سخن می‌گوید. از قباد و بی‌وفایی ملک می‌گوید. سخن او آمیخته به حکمت و عبرت است. از شکل سخن استفهام انکاری چند بار بهره می‌گیرد. او ملول است و می‌گوید: ای کاش هرگز نزاده بود. سخن او استعاری است. گیتی برای او تنها زهر گزاینده است چون خود کاوس، درخت تنومند و برفراز جهان بارش زهر و برگش گزند است. صدای تیز «ز» صدای بلند «آ» در کردگار و روزگار و... که بر همه چیز احاطه دارد. با صدای حسرت و آرزوی مرگ در هم می‌پیچد و فضای داستان را برای غم‌نامه‌ای که بعداً خواهیم شنید آماده می‌کند.

یکی از لایه‌های سخن سیاوش معرفت‌شناسانه و ایدئولوژیک است. در سخنان او آشنایی-اش با مبادی معرفتی و شناخت و تاریخ و همین‌طور با آنچه قانون و ضوابط اجتماعی می‌نامیم، شاهد هستیم.

سخن سیاوش در اینجا بسیار منسجم است، و روند استدلالی وی و وحدت اندیشه‌اش در استحکام جملات و ابیات ملاحظه می‌شود. او یک نفس هرآنچه در دل دارد، می‌گوید. از

### بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی □□ ۸۵

اجتماع و اوضاع و احوال و گرفتاری‌های خویش تا عهد و پیمان و فرمان بردن از کردگار تا مرور تاریخ، و سخن از سرنوشت محتوم، تا این‌که او عزم کرده است که ایران را بگذارد. در پایان هم، آخرین ماموریت خویش را برای ایران تمام می‌کند. بنا بر این نظم و ترکیب واژگان، ساختمان جملات، بلندی و کوتاهی آنها، بهره‌گیری از وصل و عطف و همین‌طور بهره‌گیری از صناعت ادبی، خلق تضاد و مقابله و... همه در خدمت اندیشه بلند اوست. این استحکام در سخن، با این ترکیب‌های نحوی و ویژگی خاص آوایی منحصر به شخصیت اصلی داستان (سیاوش) است.

اکنون به تک‌گویی‌هایی سیاوش می‌رسیم. گاه تک‌گویی درونی است؛ حدیث نفس است. در تک‌گویی درونی، گوینده در ادای اندیشه و افکار خود، نه می‌خواهد اطلاعاتی دهد و نه به مخاطب هم نظر دارد. (داد، ۱۳۸۵: ۱۶۰). حدیث نفس در قالب یک مونولوگ (تک‌گویی درونی) صورت می‌گیرد. در واقع این نوع بیان قدرت راوی را در اندیشه خوانی شخصیت نشان می‌دهد. راوی وارد دنیای ذهنی شخصیت می‌شود. انگیزه اعمال و رفتار او را نزد مخاطب افشا می‌کند. او همه احتمالات و پیش‌فرض‌های قصه را با این تکنیک آشکار می‌سازد. این نوع بیان و حالت، بیشتر وقتی است که شخصیت با خود خلوت می‌کند و گاه در میان جمع هم هست اما روان و ذهن او به چیز دیگری مشغول است. سیاوش از این گونه لحظات بسیار دارد. او، وقتی برای اولین بار از زبان پدر می‌شنود که باید پوشندگان دربار را ببیند با خود اندیشه می‌کند که پدر در پی آزمودن اوست. جالب این‌که سیاوش در نزد کاووس، به چنین اندیشه‌ای فرو می‌رود. واژگان گمان، پژوهیدن، و ترکیب در سر داشتن در پیوند با شخصیت مردد و کنجکاو و فکور سیاوش، معانی خاص دارند. در یک لحظه صدها پرسش از خود می‌کند. ویژگی درون‌گرایی شخصیت از این با خود اندیشه کردن، نتیجه می‌شود. سیاوش به طور کلی در حصار واژگان و ترکیب‌های این‌چنینی است.

گمانی چنان برد کور را پدر پژوهد همی تا چه دارد به سر

(شاهنامه: ب ۱۵۲)

#### ۸۶ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

سیاوش در نگاه و رفتاریِ عاقل‌اندر سَفیه، مدتی به فکر فرو می‌رود. راوی عمق اندیشه و حزم اندیشی و خرد سیاوش را با این شیوه توصیف می‌کند. سیاوش در برابر پیشنهاد اول سوداوه، که از او می‌خواهد که به دقت در زنان و دختران حرم نگاه و یکی را گزین کند. معمولاً او دیر پاسخ می‌دهد. این ارجاع به گذشته (فلاش بک) اطلاع شاهزاده را از شرایط تاریخی نشان می‌دهد. شیون و زاری هم نشان استیصال است.

سیاوش فروماند و پاسخ نداد      چنین آمدش بر دل پاک یاد  
که گر بر دل پاک شیون کنم      به آید که از دشمنان زن کنم  
(همان: ب ۲۵۹-۲۶۰)

سیاوش، در سخن با خویش، از پیمان و عهد استواری می‌گوید که با خدای خویش و همین‌طور صاحب نعمتش کاووس (پدر) بسته است. معرفی شخصیت او در چنین متنی، ذهن مخاطب را برای نقش‌های بعدی او در شرایط مشابه آماده می‌سازد. با دل خویش سخن می‌گوید. از یزدان کمک می‌خواهد.

چنین گفت بادل که از راه دیو      مرا دور دارد گیهان خدیو  
نه من با پدر بی‌وفایی کنم      نه با اهرمن آشنایی کنم  
(همان: ب ۲۷۹-۲۸۰)

سیاوش چون از آتش می‌گذرد سوداوه را می‌بخشد چون:

همی گفت بادل که بر دست شاه      گرایدونک سوداوه گردد تباه  
به فرجام کار او پشیمان شود      زمن بیند آن غم چو پیچان شود  
(همان: ب ۵۴۱-۵۴۲)

این رابطه علت - معلولی، حاصل ذهن خلاق و منطقی اوست. پدر را به خوبی شناخته است. ترس از مجازات طرف مقابل او را ترسانده است. شاعر سپس، آگاهی یافتن کاوس را از آمدن افراسیاب و تاخت عنقریب او به ایران و آمادگی سیاوش را می‌آورد:



### بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی ۸۷□□

سیاوش از آن دل‌پر اندیشه‌گردد روان را از اندیشه چون بیشه‌گردد

به دل گفت: من سازم این رزمگاه به چربی بگویم بخوام ز شاه

(همان: ب ۵۷۷-۵۷۸)

که با شاه توران بجویم نبرد، سر سروران اندر آرم به‌گردد

(همان: ب ۵۸۲)

این جدی‌ترین تصمیم سیاوش برای رهایی است. به نظر می‌رسد که راوی چندان بر پیروزی سیاوش و تصویر او از پیروزی‌اش در برابر توران مانور نمی‌دهد. دو ترکیب دل‌پراندیشه و روان چون بیشه و آشفته برای توصیف سرگستگی او کافی است. او به هم ریخته است و دنبال سامان یافتن است. آن هم از طریق جنگ با توران. اول بار است که برای رهایی از مخمصه‌های درون کاخ، شاهزاده نبرد با دشمن خارجی را ترجیح می‌دهد.

نامه‌ها نیز، نوعی از گفت و گوهای دو سویه مکتوب‌اند. اگرچه سیاق نامه به گونه‌ای است که در زمان نگاشتن‌اش مخاطبی ندارد اما، در واقع به موجب آن سخن و مفهومی بین فرستنده و مخاطب رد و بدل می‌شود و باعث گسترش طرح و معرفی و توصیف شخصیت است. نامه‌ها بیشتر برای نشان دادن عقاید و افکار شخصیت‌هاست و چه بسا آنچه را در زوایای ذهن قهرمان است بهتر نمایان می‌کند. (موسوی، زارعی. ۱۳۹۲: ۹۵). نامه‌ای که خطاب به دیگری است چند خصیصه یک گفت و شنود را دارد. نامه بر اثر مبادلات افکار، سبب آشکار شدن خصوصیات قهرمان می‌شود و به واسطه چشم‌انداز پنهانی که به دیگری می‌اندازد آن خصوصیت را آشکار می‌کند. (بورنوف؛<sup>۱</sup> اوئله، ۱۳۷۸: ۲۳۱)

نامه‌ها در واقع ذیل مبحث گفت‌وگو باید توصیف شوند، چون باز کردن و نقد محتوای آنها ما را در شناخت شخصیت کمک می‌کند. اما به جهت شیوه‌ای که به نظر مناسب است آنها را در فهرست جداگانه‌ای بحث خواهیم کرد. همه نامه‌ها به جهت ساخت صوری با نیایش و ستایش آفریدگار شروع می‌شوند و با ستودن طرف مقابل و همین‌طور گزارشی از کارها و گاه

---

1- Bornov Rolan

باز گفت حوادث و بیان غرض اصلی دنبال می‌گردند. در نامه‌های سیاوش این باز گفت امور و بیان بزرگی خویش بسیار کم‌رنگ است.

در داستان دوازده‌نامه رد و بدل می‌شود. یکی از طرف‌های اصلی این نامه‌ها سیاوش است. نامه‌ها هرکدام در شرایط خاصی نگاشته می‌شوند. وقتی لشکریان سیاوش بی‌هیچ مقاومتی از سوی توران به بلخ می‌رسند. او این پیروزی اول را به فال نیک می‌گیرد و می‌گوید که سپاه من این‌سوی جیحون‌اند و همه چیز زیر فرمان من. چنانچه شاه فرمان دهد سپه را آن سو برده و کارزار خواهم کرد. در نامه اول، آفریدگار را ستایش می‌کند. بر کاووس درود می‌فرستد و آنچه را پیش آمده است، یک پیروزی بزرگ و از مدد پروردگار می‌داند. در واقع این نامه را شاعر وسیله‌ای برای بیان شخصیت سیاوش قرار می‌دهد. او سپس خدای را آفرین می‌گوید.

خواب و رویا نیز راهی برای شناخت شخصیت داستان است. در همه فرهنگ‌ها و نیز در همه ادیان و مذاهب، طبیعت خواب و خواب دیدن و دنیای پر رمز و راز رویا، پیوسته توجه بسیاری از انسان‌ها را - اعم از خواص و عوام - به خود جلب کرده و بخش بزرگی از فرهنگ، اساطیر، اعتقادات دینی و ادبیات هر سر زمین را به خود اختصاص داده است... (امین، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

در فلسفه شرق نیز، رؤیا حاصل فاصله گرفتن روح از حواس ظاهری و میل آن به قوای باطنی است، به این معنی که انسان گاهی در عالم خواب به ادراک حقایق هستی و وقایع آینده موفق می‌شود و از این رهگذر، به ادراک و معرفت شهودی دست می‌یابد. این احوال اگر در عالم بیداری روی دهد مکاشفه است و اگر در خواب پیش آید، در صورتی که شفاف باشد رؤیا صادق است و در صورتی که ضعیف و مبهم باشد، پیام آن باید تفسیر و تحلیل (تعبیر) شود. فردوسی در شاهنامه، خواب را پنجره‌یی به جهان غیب و ابزاری برای شناخت غیر محسوس می‌کند. (همان: ۱۰۸). در داستان سیاوش، دو واقعه در خواب است. یکی خواب افراسیاب است و دیگری خواب سیاوش. خواب سیاوش، همان است که در توران می‌بیند؛ وقتی است که زمان آستن حوادث شوم است. گرسیوز هم‌چنان در کار توطئه و تیز کردن

افراسیاب علیه سیاوش است.

سیاوش از فریگیس می‌خواهد که خوابش فاش نشود؛ دیده است، در عرصه‌ای که هیچ جای گریز و گزیر نیست. در میان دریایی سخت و کوهی از آتش در محاصره لشکریان افراسیاب است... دیری نمی‌پاید که:

دو بهره چو از تیره شب در گذشت سوار طلایه بیامد ز دشت  
که افراسیاب و فراوان سپاه پدید آمد از دور تازان به راه

(شاهنامه: ب ۲۱۰۲-۲۱۰۳)

این خواب همان چیزی است که سیاوش در سرنوشت خویش قبلاً دیده و با تمام جزئیات برای پیران پیش‌بینی کرده بود. اطلاعات این خواب بیشتر برای فریگیس است. اما خواب افراسیاب بسیار تعیین‌کننده است. آثار هر دو خواب هم به سیاوش و سرنوشت او ارتباط دارند؛ در یکی او مجبور است به جانب وفاداری به پیمانی پیش رود که خشم کاووس را در پی دارد و در خواب خویش هم آنچه بر او مقدر است می‌بیند.

### نتیجه

فردوسی بزرگ‌ترین غم‌نامه‌سرای ایرانیان در کل تاریخ شعر و ادبیات است. غم‌نامه‌های ایرج، رستم و اسفندیار، رستم و سهراب، پایان غم‌انگیز کیخسرو هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارند. اما از این میان، سیاوش به جهت شکل‌گیری شخصیتی که فردوسی برای او ترسیم کرده است منحصر به فرد است. سیاوش در فرایند شکل‌گیری منش و شخصیتش از گذرگاه‌های سخت و طاقت‌فرسا می‌گذرد و به همراه او بسیاری از شخصیت‌ها نیز متحول می‌شوند. بی‌سبب نیست که سیاوش میوه‌دار (درخت میوه) فردوسی است. او را می‌پروراند و دیگر شخصیت‌های داستان حول محور و شخصیت سیاوش شکل می‌گیرند و تفسیر می‌شوند. او عین خرد و بزرگ‌منشی است که فردوسی، حتی رستم را نیز در تمرکز بر شخصیت سیاوش تعریف و توصیف می‌کند.

شخصیت سیاوش به واسطه اعمال (کنش‌ها) و واکنش‌ها، رفتارها، گفت‌وگوها، تک-گویی‌ها، نامه‌ها، خواب و رویاها و نبردها بازنمایی می‌شود و این شیوه سخنور طوس در معرفی سیاوش از جهات مختلف نمایشی و داستانی قابل بررسی است. به عبارتی در تحلیل و تفسیر و درک سیاوش سرانجام به اینجا می‌رسیم که چرا فردوسی او را درخت میوه بارور باغ شاهنامه می‌داند.

## منابع و مأخذ

### الف) کتاب

- ۱- اخوت، احمد. دستور زبان داستان. تهران: فردا، ۱۳۷۱.
  - ۲- اردستانی رستمی، حمیدرضا. روزگار نخست. تهران: شیرازه، ۱۳۹۳.
  - ۳- استاک ول، پیتر. شعرشناسی شناختی. ترجمه لیلا صادقی، تهران: مروارید، ۱۳۹۳.
  - ۴- اسلامی ندوشن، محمدعلی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
  - ۵- \_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ جام جهان‌بین. تهران: جامی، ۱۳۷۴.
  - ۶- اکبری مفاخر، آرش. روان انسانی در حماسه‌های ایرانی. تهران: ترفند، ۱۳۹۳.
  - ۷- براهنی، رضا. قصه‌نویسی. تهران: البرز، ۱۳۸۶.
  - ۸- بورنوف، رولان؛ اوله، رئال. جهان رمان. ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: مرکز، ۱۳۷۸.
  - ۹- بیشاپ، لئونارد. درس‌هایی در باره داستان‌نویسی. ترجمه محسن سلیمانی، تهران: سوره، ۱۳۸۳.
  - ۱۰- پراپ، ولادیمیر. ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان. ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، ۱۳۷۱.
  - ۱۱- تودوروف، تزوتان. بوپتیقای ساختارگرا. ترجمه محمد نبوی، تهران: آگاه، ۱۳۹۲.
  - ۱۲- جمالی، زهرا. سیری در ساختار داستان. تهران: همداد، ۱۳۸۵.
  - ۱۳- حق‌شناس، علی‌محمد. مقالات ادبی، زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر، ۱۳۷۰.
  - ۱۴- حمیدیان، سعید. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: ناهید، ۱۳۸۷.
  - ۱۵- داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید، ۱۳۸۵.
  - ۱۶- دوستخواه، جلیل. حماسه ایران. یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. تهران: آگه، ۱۳۸۰.
  - ۱۷- دیچز، دیوید. شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه یوسفی و صدقیانی. تهران: علمی، ۱۳۶۶.
  - ۱۸- ریاحی، محمدامین. فردوسی. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
  - ۱۹- ریچاردز، آی. ا. اصول نقد ادبی. ترجمه سعید حمیدیان. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
  - ۲۰- زرافا، میشل، ادبیات داستانی... ترجمه نسرین پروینی. تهران: فروغی، ۱۳۶۸.
  - ۲۱- زرین‌کوب، عبدالحسین. ارسطو و فن شعر. تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۳.
  - ۲۲- زیگلر، ایزابل. هنر نویسندگی خلاق. ترجمه خداداد موقر. تهران: پانوس، ۱۳۶۸.
  - ۲۳- سرامی، قدمعلی. از رنگ گل تا رنج خار. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
  - ۲۴- شفیعی کدکنی. محمدرضا. موسیقی شعر. تهران: آگاه، ۱۳۸۸.
- فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

## ۹۲ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

- ۲۵- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- ۲۶- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . رستاخیز کلمات. تهران: سخن، ۱۳۹۱.
- ۲۷- شمیسا، سیروس. نگاهی تازه به بدیع. تهران: میترا، ۱۳۹۳.
- ۲۸- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . انواع ادبی. تهران: میترا، ۱۳۹۳.
- ۲۹- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . بیان. تهران: تابش، ۱۳۷۱.
- ۳۰- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . معانی. تهران: میترا، ۱۳۷۴.
- ۳۱- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . سبک‌شناسی شعر. تهران: میترا، ۱۳۹۳.
- ۳۲- صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۳۳- ضابطی جهرمی، احمد. سینما و ساختار تصاویر شعری در شاهنامه. تهران: فرا، ۱۳۷۷.
- ۳۴- عبادیان، محمود. سنت و نوآوری در حماسه‌سرایی. تهران: مروارید، ۱۳۸۷.
- ۳۵- فتوحی، محمود. بلاغت تصویر. تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- ۳۶- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . سبک‌شناسی، نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- ۳۷- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. جلد اول، بخش یکم، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- ۳۸- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان. جلد سوم، تهران: سمت، ۱۳۹۱.
- ۳۹- محبتی، مهدی. از معنا تا صورت. تهران: سخن، ۱۳۸۸.
- ۴۰- مسکوب، شاهرخ. سوگ سیاوش. تهران: خوارزمی، ۱۳۸۶.
- ۴۱- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . تن پهلوان و روان خردمند. تهران: طرح نو، ۱۳۸۹.
- ۴۲- مکی، ابراهیم. شناخت عوامل نمایش. تهران: سروش، ۱۳۷۱.
- ۴۳- میرصادقی، جمال. ادبیات داستانی (قصه، داستان کوتاه، رمان)، تهران: شفا، ۱۳۶۶.
- ۴۴- هاوکس، ترنس. استعاره. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز، ۱۳۹۰.
- ۴۵- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ . ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی، ترجمه مجتبی پردل، مشهد، ترانه، ۱۳۹۴.
- ۴۶- هوف، گراهام. گفتاری در باره نقد. ترجمه نسرین پروینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۴۷- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر. تهران: سروش، ۱۳۷۵.
- ۴۸- یول، جورج. کاربردشناسی زبان. ترجمه محمد عموزاده و منوچهر توانگر. تهران: سمت، ۱۳۸۳.
- ۴۹- یونسی، ابراهیم. هنر داستان‌نویسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- (ب) مجلات و . . . . .

۵۰- استاجی، ابراهیم. رمشکی، سعید، «تحلیل ریخت‌شناسی سیاوش بر اساس پراپ. متن‌شناسی

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

## بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی □□ ۹۳

- ادب فارسی»، پاییز ۱۳۹۲، شماره ۱۹.
- ۵۱- اکبری، منوچهر، «فردوسی‌پژوهی (مجموعه مقالات گروهی از نویسندگان)» دفتر اول، تهران: خانه کتاب، (سوغ‌نامه سیاوش فاطمه کوپا)، ۱۳۹۰.
- ۵۲- امین، سید حسن، «فردوسی و شاهنامه». تهران: دایره‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۹.
- ۵۳- انصاری، محمدباقر. «بررسی روایی و ساختاری داستان سیاوش». علوم ادبی. تابستان ۸۶، شماره ۴، ص ۸۵-۱۰۴.
- ۵۴- انصاری، محمدباقر، «بررسی روایی و ساختاری داستان سیاوش». علوم ادبی. تابستان ۸۶، شماره ۴، ص ۸۵-۱۰۴.
- ۵۵- بیات، ساره. «(افسانه افسون سودابه)، فصلنامه علمی - پژوهشی تئاتر»، ش ۶۱، ص ۱۲۶-۱۴۰. م ۱۳۹۴.
- ۵۶- جعفری، اسدالله. «ساختار پیرنگی داستان سیاوش»، پیک نور، ش ۱، ص ۶۴-۷۰، ۱۳۸۲.
- ۵۷- حاج‌نوروزی، ندا، «تحلیل تصاویر داستان سیاوش بر اساس نظریه فرای»، تاریخ و ادبیات. بهار و تابستان ۹۲، شماره ۷۲، ص ۷۱-۸۶.
- ۵۸- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ «تحلیل تصاویر داستان سیاوش بر اساس نظریه فرای»، تاریخ و ادبیات. بهار و تابستان ۹۲، شماره ۷۲، ص ۷۱-۸۶.
- ۵۹- حامی‌الاحمدی، نیلوفر، «بررسی تغییرات زبانی در سیاوش». رشد آموزش و ادب فارسی. بهار ۹۳، شماره ۱۰۹، ص ۶۱-۶۳.
- ۶۰- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ «بررسی تغییرات زبانی در سیاوش». رشد آموزش و ادب فارسی. بهار ۹۳، شماره ۱۰۹، ص ۶۱-۶۳.
- ۶۱- دادگران، سید محمد و ناصرزاده، هانا، «بررسی چگونگی نمادهای ارتباطی در سیاوش»، فرهنگ ارتباطات، تابستان ۹۰، شماره ۲، ص ۴۹-۷۶.
- ۶۲- \_\_\_\_\_ . \_\_\_\_\_ «بررسی چگونگی نمادهای ارتباطی در سیاوش»، فرهنگ ارتباطات، تابستان ۹۰، شماره ۲، ص ۴۹-۷۶.
- ۶۳- رضوی، مسعود، «اسطوره و تراژدی»، ماهنامه پژوهشی اطلاعات، حکمت و معرفت، ش ۲۴، ص ۳۷-۴۴) ۱۳۸۶.
- ۶۴- زارعی، فخری؛ موسوی، سید کاظم، «شخصیت‌پردازی با رویکرد روانشناختی در داستان سیاوش»، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۳۰، ص ۶۷-۱۰۲.
- ۶۵- ستوده، غلامرضا. «نمیرم از این پس که من زنده‌ام». (مجموعه مقالات) کنگره فردوسی،

۹۴ بررسی شخصیت‌پردازی سیاوش در شاهنامه فردوسی

۱۳۶۹.

۶۶- سرامی، قدمعلی، «داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، زمستان ۸۷.

۶۷- سمیعی، احمد، «عناصر تراژدی در داستان سیاوش»، ادبیات داستانی، ش ۵۰، ص ۶۷-۷۷، ۱۳۷۸.

۶۸- محقق، مهدی، مهرکی، ایرج، «پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی»، دوره دوم، ش ۶، ص ۱-۳۸.  
۶۹- موسوی، سیدکاظم، مددی، غلامحسین. زارعی، فخری، «بررسی عنصر گفت‌وگو در داستان سیاوش»، مطالعات داستانی، بهار ۹۲، سال اول، شماره ۳، ص ۹۲-۱۰۸.

۷۰- موسوی، سیدکاظم؛ زارعی، فخری. «بررسی عنصر کشمکش در داستان سیاوش»، نقد ادبی، ش ۳، ص ۱۶۵-۱۹۲، ۱۳۸۷.

۷۱- نبی‌لو، علیرضا. «بررسی چهار داستان با ساختار روایی مشابه بر اساس نظریه تودوروف». پژوهش‌های ادبی. پاییز و زمستان ۸۹، شماره ۲۹-۳۰، ص ۱۶۷-۱۹۱.

۷۲- ———. «بررسی چهار داستان با ساختار روایی مشابه بر اساس نظریه تودوروف». پژوهش‌های ادبی. پاییز و زمستان ۸۹، شماره ۲۹-۳۰، ص ۱۶۷-۱۹۱.

۷۳- نصراللهی، یدالله. جنگلی، عاطفه. «بررسی روان شناختی داستان سیاوش، زبان و ادب فارسی»، بهار و تابستان ۹۲، شماره ۲۲۷، ص ۱۳۷-۱۶۲.